

آثار گم شده ابو الفضل بیهقی

۲

بقلم آقای سعیدی

در عهد او کارهای بزرگ بر آمد و ماده فساد باطنیه از خراسان قلع کرد و در شوال سنه اربع و ثمانین و ثلثمائه امیر محمود را امیری خراسان دادند و سیف الدوله لقب شد و امیر سبکتکین را ناصر الدین لقب شد و ابو الحسن سیمجور را دفع کرد و خراسان صاف گشت از خصمان ایشان. امیر سبکتکین مردی عاقل و عادل و شجاع و دین دار و نیکو عهد و صادق القول و بی طمع از مال مردمان و مشفق بر رعیت و منصف بود و هر چه ولایت او امر او ملوک را از او صاف حمیده بیاید حق تعالی آن جمله او را کرامت کرده بود و مدت ملک او بیست سال بود و عمر او پنجاه و شش سال و وفات او بحدود بلخ بدیه بر ممل مدوری بود در سنه سبع و ثمانین و ثلثمائه و الله اعلم بالحواب.

محمد بن علی بن محمد شبانکاره نیز در مجمع الانساب که بسال ۷۳۵ تالیف کرده است فصلی در تاریخ سبکتکین و پیشینیان او دارد که نمیگویند از تاریخ ناصری گرفته است ولی چون در هیچ کتاب دیگر با آن جزئیات نیست پیدا است از مؤلفی گرفته که خود نزدیک بزمان سبکتکین بوده است و بسیار تواند بود که از همین تاریخ ناصری گرفته باشد و آن بدین گونه است :

« طایفه سیوم و ایشان را پادشاهان غزنویه گویند رحمهم الله تعالی :
اصل ایشان همه از ترکیست نام او البتکین و او غلام اسمعیل بن احمد بود و چون احمد بن اسمعیل^۱ در گذشت گفتم که او را پسری بود هشت ساله، وزراء حضرت او را بملکی بنشانند و امیر البتکین امیر بزرگ و نیابت کل احمد بن اسمعیل او داشت و [چون] در نشاندند آن کودک کاره بود، گفت این کودک است و خواست تا برادر احمد را بنشانند؛ اختلاف پدید آمد و امرا و وزرا بر مخالفت البتکین متفق شدند و او ترک حاضر بیدار بود، نخواست که در روی خداوند زاده و ارکان دولت خداوند خود شمشیر برکشد و نیز پیر بود و بنوشت که از بخارا برود و بجائی بچنگ کافران مشغول گردد، باشد که او را بکشند و شهید باشد، رایش بغزو هندوستان قرار گرفت و او را هفتصد غلام زر خرید بود و خزینه بسیار و خیل

۱ بانفاق مورخین این وقایع در زمان منصور بن نوح روی داده است و شکست است که مؤلف

چنین اشتباهی کرده باشد.

و حشم بی عدد و از بخارا بغزنین آمد و بمنزلی فرود آمد و تعداد کرد، غیر از غلامان خاصه قریب ده هزار مرد باوی بودند، همه اکابر و اعیان. البتکین در صحرا فرود آمد و اعیان را بخواند، گفت: ای بزرگان، من غلام پادشاهی بودم و او مرا بزرگ گردانید و در دولت او هر چه بایست خدا بمن ارزانی داشت و مرا آزاد کرد و امروز او نماند و جماعتی نودر کار آمدند و پیران را نمی توانند دید، قصد من کردند تا بجان من آسیبی رسانند، من مصلحت ندیدم پیرانه سر بر خداوند زادگان خود عاصی شدن و نیز مصلحت ندیدم که خود را رایگان بایشان دهم تا بکشند. رأی من آنست که مردی پیرم و خدای مرا نعمت داده است و غلامان شایسته، که همه چون فرزند عزیزند، روی بحرب کافر نهم یا مرا بکشند و بدولت شهادت رسم یا من کافران را بکشم و سعادت غزا رسم. شما چه گوئید؟ همه گفتند رأی رأی امیرست و تا جان با ماست ما با توایم. البتکین گفت: شما کرم کردید و وفا بجای آوردید و هر کسی را خان و مان در بخارا است باید که باز گردید، اگر خدای تعالی روزی کرده باشد که با هم رسیم خیر [بود] والا بدرود باشد و این غلامان که با من اند بضرورت بامنشان باید بود. پس آن جماعت گفتند: ما با توایم. البتکین جماعتی را باز گردانید و قریب سه هزار مرد که برایشان اعتماد داشت با خود برد. پس گفت: ای جماعت بدانید که بهر حال امیر بخارا سپاه از پیی ما خواهد فرستاد و اکنون مردانه باشید که ما بحق می کوشیم و دفع ناحق از خود می کنیم و ایشان بناحق می کوشند، خدای تعالی ما را ظفر دهد.

روز دیگر ده هزار سوار بایشان رسیدند. البتکین بیدار بود و تعبیه لشکری کرد که همه لشکر بخارا عجب ماندند و او بسیار جنگها دیده بود و سپاهان شکسته بود و قلب و جناح و ساقه راست کرد و لشکر را گفت: مردانه باشید و بکوشید و اگر بگریزید بخارا شمارا نیست که روی بدانجا آرید و از پیش بیابانست و از پس شمشیر و بازی بعز و مردی کشته شوید. این بگفت و پیش لشکر آمد و گفت: تا ایشان پیش دستی نکنند شما نکنید.

پس جنگ در پیوستند و البتکین بیک چالشت آن سپاه را بشکست و همه را هزیمت داد و بعضی کشته شدند و بعضی ببخارا باز شدند. و امیر سپاه گرفته آمد. روز دیگر البتکین او را بناوخت و نعمت داد و خلعت پوشانید و او را نامه داد بامیر بخارا و گفت:

۱ - در اصل نسخه «امرستان» بظان درست کردم، ابن اثیر درین واقعه که سال ۳۵۱ رخ داده است گوید البتکین سپاه منصور بن نوح را شکست داد و پیشوایان آن سپاه را اسیر کرد و خال منصور از ایشان بود (چاپ لندن - ج ۸ - ص ۴۰۴)

خداوند داند که بنده اگر مخالفت تو جستی جواب آن جماعت که با تو اند توانستی داد، از آن از حضرت دور شدم که من باغ دیوان را خاری بودم و خداوند را غلامان چون من بسیار بود و من بغزو کافران می‌روم و بر همه عالمیان واجبست که مدد من کنند، خداوند باید که دل بمن مشغول ندارد که من بهیچ روی روی اهل بخارا را نخواهم دید و السلام و چون این نامه ببخارا رسید وزرا و امرا را خوش آمد رفتند، باو گفتند: رها کن تا بهر دوزخی که خواهد رود و از پیر خرف چه خیزد و البتکین بتعجیل برفت و ولایتیست نزدیک بلخ و آنرا با میدان گویند و امروز خرابست که لشکر شاه جهان جنگیز خان بخواب رفته است و آنجا ملکی بود و چون آن فوج بدید پنداشت که دزدان با سپاهی بیرون آمده اند. البتکین پانصد سوار با میر سبکتکین داد و پیش ایشان فرستاد و دره ای تنگ بود، سبکتکین اولاً قریب صد مرد بدره اندر فرستاد و گفت چون ایشان را ببینید پشت دهید و بگریزید و چهار صد مرد بکمین بنشانند و چون آن صد مرد را دیدند که هزیمت شدند همه از پی ایشان از دره بیرون آمدند و سبکتکین با چهار صد مرد خود را با ایشان زد و همه را اسیر کرد و بکشت و باقی بگریختند و ملک او را بگریفتند و کافر بود. البتکین اسلام بر ایشان عرضه کرد و مسلمان شدند و آن ولایت بدست البتکین آمد و ملکی هم بدان ملک باز داد و این اول فتحی بود البتکین را و از آنجا برفت و روی بکابل نهاد و کابل بغزنین نزدیکست و ملک غزنین مردی کافر بود نام او لویل^۱ و او را خبر شد و پسر را با سه هزار مرد بفرستاد بزمین کابل و البتکین چون بکابل رسید قریب ده هزار مرد بروی گرد شده بود، از آنان که بر غبت با او بنیت غزو کافران آمده بودند. بیک لحظه آن سپاه را بشکستند و پسر ملک غزنین را بگریفتند و او را تشریف داده پیش پدر فرستادند تا پیغام کند که ما بچنگک تو نیامده ایم، که بغزو هندوستان می‌رویم، تو از ما فارغ باش و آن کافر قبول نکرد و لشکر ساخت و قصد جنگ کرد و البتکین را ضرر و رشد حرب کردن بدر غزنین فرود آمد و لشکرگاه او لشکرگاه آبادان بود، از آنکه چنان عدل گسترده بود که یک بز و گاو و یک مرغ کسی بر کسی ستم نتوانستی کرد و همه مایحتاج بزر خریدندی و ترکی روزی

۱ - مورخین دیگر نام این ملک را «لویک» نوشته اند و ویرا امیر غزنین دانسته اند و احتمال

بسیار می‌رود که وی از بازماندگان کوشانیان بوده باشد که همواره تا آن زمان درین نواحی حکمرانی داشته اند، در سیاست نامه کوپک و در زینة المحاس نام او امیر علی کوپک آمده.

از دیهی دو من گاه سنده بود و مرغ، او را بر در آن ده کردند و او را بر دار کردند^۱ و آن آوازه در حدود افتاد و همه بازرگانان روی بلشکر گاه البتکین نهادند و لشکر گاه مصر جامع شد از فراخی نعمت و دو ماه بنای جنگ بود، تا شهر گرفته آمد و آن ملعون بقلعه اندر شد و چهار ماه دیگر البتکین در شهر بنشست تا قلعه نیز بستد و آن لویل و پسرش هر دو گرفتار آمدند و البتکین ایشان را خلاصی داد، بحکم آنکه مسلمان شدند و اما دل ایشان پاک نبود و البتکین چون غزنین بستد ملکی فراخ دید و همه آنجا دارالمک ساخت و آن لویل و پسرش به هندوستان گریختند و سپاه بسیار بیاوردند و البتکین سبکتکین را پذیره ایشان باز فرستاد و برفت و آن لشکر را بشکست و غارت کرد و شاه بگریخت و سیبیل جمازه بدست آمد و چندان غنیمت که عدد آن خدای داند و ملک بخارا چون ازین آگاه شد دیگر باره سپاه فرستاد و سه ماه از بخارا بغزنین آمدند. البتکین آن سپاه را بزشت ترین صورت هزیمت داد تا ببخارا شدند و هر گز هیچ لشکر دیگر از بخارا نیامد و البتکین را ولایت کابل و بست و بامیان و غزنین همه صافی شد و اسلام آشکارا شد و او را پسری بود اسحق نام و اشکری را بخواند و وصیت کرد و غلامان را نعمت بسیار داد و آزاد کرد و پسر را بایشان سپرد و گفت: این پسر را نگاه دارید که امیر شماس و خود وفات کرد در شعبان سنه اثنین و ثلثمائه^۲.

الامیر اسحق بن البتکین: و اسحق امیر عادل بود، عاقل و مردانه و بعد از پدر و صیای پدر بجای آورد و مملکت نگاه داشت و داد و عدل کرد و مردمان طاعت او بردند، اما در شراب آمد و هر گز شراب نخورده بود، ترکان او را محرض شدند و شراب خورد و مردی سخنی بود و دست در خزانة پدر کرد و مالی که بسالهای بسیار در بخارا جمع شده بود آنچه درین مدت بضرب شمشیر حاصل کرده بود همه بیاشید و ترکان هم چنان بشراب مشغول شدند و خود پیشیمان شد و دست از شراب باز داشت، هر چند با ترکان گفت ترک شراب کنید قبول نکردند و بی حرمتی در میان آمد و اسحق تنگ دل شد و برخاست و ببخارا آمد و امیر بخارا او را بنواخت و یک سال خدمت کرد و اجازت خواست تا باز غزنین رود و امراء

۱ - این داستان را محمد عوفی نیز در جوامع الحکایات و لوامع الروایات آورده ولی در باب محاصره غزنین روایت کرده و بجای «دومن گاه و مرغ» مرغی چند نوشته است.

۲ - در اینجا نیز مؤلف خطای شگفتی کرده زیرا که همه مورخین مرگ البتکین را در سال ۳۵۲ نوشته اند و خود نیز وفات پسرش اسحق را پس از چهار سال در ۳۵۵ می نویسد.

البتکین پشیمان شدند و ایشان را امیر نبود و نامها کردند باسحق و امیر بخارا عهد غزنین بوی داد و او با غزنین آمد و لشکر او هزار تن آمده بود، ایشان که غلامان بودند و رونقی نبود و امیر سبکتکین در میان نمی بود، همه بر سر همدیگر شدند. پس چون اسحق پیامد پسر ملک غزنین دیگر باره لشکر کرده بود از هشت هزار مرد و اسحق متوکلا علی الله بر آن لشکر زد و سبکتکین بر ایستاد و ثبات نمود تا همه را بشکست و غزنین باز دار الملک شد و رونق گرفت و هم در آن مدت جماعت ترا کمه خلجی بر اسحق بیرون آمدند و اسحق سبکتکین را بفرستاد و کار ایشان کفایت کرد و آبی بروی کار اسحق آمد و ملک پدری بتدریج بدست آمد و در سنه خمس و خمسين و ثلثمائه وفات کرد و مدت او چهار سال بود و الله اعلم.

الاهیر بلکاتکین: و چون بلکاتکین^۱ وفات کرد سبکتکین حاضر نبود و ترکان

پیری را نشانند بعد از بلکاتکین و بزرگتر از پیری نبود، اما بغایت خمار بود و شراب دوست داشتی و در شراب خوردن افتاد و کار مملکت مهمل شد و هر چند سبکتکین در نصیحت او کردی قبول نکرد و دیگر باره در سر کار شدی تا ملک هندوستان را خبر شد و طمع در ملک غزنین کرد و لشکر بیاورد از چهل هزار مرد و ترکان بترسیدند و سبکتکین ایشان را گرد کرد و بر بالائی شد و گفت: ای جماعت بدانید که ما از بخارا بجهت غزا آمده ایم یا مارا بکشند و شهید باشیم یا خدای تعالی از برای نیت نیکو ما را ظفر دهد و ملکی چون ملک غزنین از کافران بستد و ما داد، اکنون لشکر کافران روی ما نهاده، شمانیت صافی دارید و مترسید و دل بر شهادت نهید و غزا امید دارید و مردمان غزنین و مملکتی که دارید جمع کنید و متوکلا علی الله بایشان روی نهم تا خدای چه تقدیر کرده است. ترکان متفق شدند و مردمان غزنین و کابل و گردیز^۲ و بست و بامیان^۳ همه مدد شدند و با آن چهل هزار مرد حرب کردند و خدای تعالی ایشان را ظفر داد و بسیار از هندوان بکشند و بسیار غنیمت بدست آمد، بیرکت پاك اعتقادی سبکتکین و پیری باز در شراب افتاد

۱ - در اینجا ظاهراً تفصیل حکمرانی بلکاتکین از ۳۵۵ تا ۳۶۲ از نسخه افتاده و ممکن است که کاتب فراموش کرده باشد و نام بلکاتکین همه جا درین نسخه (بلکاتکین) نوشته شده است.

۲ - در اصل کودین، در سیستان نیرجائی بنام کوبین بوده است، رجوع کنید بتاريخ سیستان، ص ۲۰۷

۳ - در اصل هیبان و نیز در سیستان جائی بوده است بنام هیسون، رجوع کنید بتاريخ سیستان،

و همه خزانه بر انداخت و گویند تا کمری زرین که بر میان بسته بود بگرو شراب نهاد و ترکان او را خلع کردند و امیری سبکتکین را دادند و الله اعلم .

الامیر العادل سبکتکین رحمه الله علیه : و چون پیری را از امارت باز کردند

ترکان بر امیر سبکتکین گرد آمدند و گفتند این کار را بغیر از تو هیچ کس نتواند کرد و سبکتکین مرد دانا بود گفت : ای امیران ، من این زمان که متوسطم شما را با من خوش می آید و چون کار از آن من باشد از لون دیگر شود و این زمان همه دوستانیم ، باشد که کارهائی پیدا شود و هر کس از من بسببی دل آزرده شوید و ایشان قبول نکردند سبکتکین گفت : البته مرا این کار باید کردن ، بکنم و مرا استعداد امارت است ، اما شما شرطها کنم و شرط نامه بستانم و اگر شما از شرط بگردید آن شرط نامه بیرون آرم . ایشان گفتند : که شاید . پس سبکتکین بخط خود بنوشت و ایشان همه بدان شرطهایبعت کردند و سبکتکین با امیری بنشت در سنه ثلاث و ستین و ثلثمائه^۱

و اول کار آن کرد که خزینه را باز دید و در آن هیچ ندید و از آن همه نعمت ها که البتکین گرد کرده بود سیصد خروار سلاح مانده بود و پانصد تخت جامه و الله اعلم و احکم پس سپاه را بخواند و خزینه بدیشان نمود و گفت : کار ملک بلشکر راست است و کار لشکر بمال و مال بعمارت و عدل حاصل می شود و اکنون دست باز دارید بامن ، عمارت کنیم تا خزینه آبادان کنیم و مردمان هر کس جای خود نقدی خدمت کردند تا دویست هزار دینار گرد کردند و آن را بنیاد خزینه نهاد . پس گفت : با هر ترکی دیهی می بینم و سلطانی و چون لشکر برزگری کند کار حرب و ملازمت نتواند کرد و باید که همه دیهها بر تصرف دیوان دهید که من خود عمارت می فرمایم و شما احتیاجی که دارید از خزانه بستانید ، تا توفیری که هست در عمارت باشد و هم چنان کردند و دیهها جزو دیوان گرفت و هر کجا گاو و تخم و بنده نبود از دیوان داد و از آن چندان غله دیوانی حاصل شد که از آن مبالغه زر بخزانه رسید و لشکر نیز توانا شدند و امیر سبکتکین دست بر گرفتن ممالک برگشاد و اول فتحی او را ولایت بامیان بود که باختیار خود اهل مملکت بیامدند و ایشان کردند و در آن سال جیبال شاه هند با سپاهی گران بیامد و نامه کرد با امیر سبکتکین که ترا با

۳ - اینجا نیز مؤلف بخطا رفته و آغاز کار سبکتکین را دیگران همه در ۳۶۷ نوشته اند

فرا که پیری از ۳۶۲ تا ۳۶۷ بر سر کار بوده است .

مملکت هیچ نسبت نیست و بدین دو سال از جهة آنکه از تو غافل بودم حالیا گرگ ربائی کردی و دوسه قلعه بگرفتی از ممالک من و اکنون تو خود را بشناس و من عفو کردم و آن قلعهها بازده و سبکتکین جواب داد که ای کافر نادان تو باین سپاه گران غره شده ای و پنداری که مرا سپاه اندکست و تو در غلظی که ازینجا که من نشسته ام تا فارس و کرمان و عراق و شام و مغرب همه سپاه من اند، بحکم دین، زیرا که دین من اسلامست و همه برادران و مدد همدیگریم و خصم توئی و فرزند تو و لشکر تو و فرزندان تو و برایشان واجبست که خون تو بریزند و مال تو بریشان حلالست بحکم اسلام و اگر شمارا می کشیم جای بهشت است و جای شما دوزخ و اگر شما ما را می کشید هم چنین و بدان که من حسبه لله بدین کار از ترکستان آمده ام، تا تو مرا بکشی و سعادت جاوید برسم و یامن ترا بکشم و بهشت یابم و رسولان را گفت اینک سپاه من ببینید که از پس من می آید. رسولان برقتند و این پیغامهای عاقلانه بگفتند و شاه جیبال بترسید و از آمدن پشیمان شد و رسولان در میان انداختند تا صلح قرار دادند و پنج فیل بزرگ و بسیار زر و جامه و تحفه های هندوستان بداد و بازگشت و غزنین مصر جامع شد و نخست شهری از شهرها که سبکتکین در غزنین افزود ولایت بست بود و آنرا امیر بزرگ بود نام او طغان و برعیت ستم کردی و اهل آن شهر بدل خود آن ولایت بامیر سبکتکین تسلیم کردند و در آن نزدیکی از حضرت بخارا عهد و لوا و تشریف آوردند و امیر محمود را ولایت عهد داد، در سن سیزده سالگی^۱ و از میان پسران او را دوست تر داشتی و استعداد و همت امیری درویشتر می دید و او را چهار پسر بود: مهترش نصر و دویم محمود و سیم اسمعیل و چهارم یوسف^۲ و چون امیر محمود از کتاب بیرون آمد امیر سبکتکین شهر و قلعه غزنین بامیر محمود سپرد و نشست خود با شهر بست کرد و ابو الفتح بستی را که فاضل زمانه بود وزارت داد و امیر محمود را امیر غزنین خواندند و سبکتکین گفتی که من از برای آن نشست خود بیست کردم که

۱ - محمود در سال ۳۵۹ زاده شده است، ابو القاسم علی بن احمد بلخی در کتاب «سر الاسرار فی حقیقة التسییر و کیفیة الاستمرار» گوید که ولادت او در شهر غزنین بود بروز شنبه بهرام روز از خرداد ماه سال ۵۳۵ پارسیان.

۲ - چنانکه پیش ازین گذشت محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات دو پسر دیگر از سبکتکین نام می برد با اسم حسن و حسین و نیز سبکتکین دختری داشته است معروف به «جره» که نخست زین علی بن مأمون خوارزمشاه بوده و سپس زن برادرش ابو العباس مأمون شده است.

بسیستان نزدیکست و بترکستان نزدیکست تا در دیده هر سه مملکت باشم و سبکتکین هر روز از نو فتحی کردی و ولایتی و شهری بگرفتی و سیستان را بگرفت و بمدنی نزدیک غور و غرجه هم بدست کافران بود و بلطایف حیل بدست خود آورد و هیچ سالی نبود که از حدود هندوستان چندین باره شهر نمی گرفت و شاه هند چند کرت دیگر بجنگ آمد و شکسته باز گشت و چنان شد که امیر سبکتکین بالشکر بسیاری روی به هندوستان نهادی و بسیار شهرها بگرفتی و مال خود بنشاندی و مال بستندی و مال صدقات و زکوة و مال قربان بریشان نهاد و مسجد و منبر نهاد و برده بسیار آوردی و بتان زرین و سیمین بسیار بیاوردی و بیازرگانان دادی و بترکستان و شام و عراق بردندی تا بفر و ختندی و عظمت و شوکت او در دیار جهان منتشر شدی و ملوک جهان از تو برسیدند و هر سال از دارالخلافة تشریف آوردندی و لقبش ناصرالدین دادند و مملکت خراسان در ذکر سامانیان گفتیم که چگونه ابتدا گرفتن کرد تا بعد از او بامیر محمود آمد و مردی نیکو اعتقاد بود و در آخر عمر از شراب توبه کرد و نخورد تا وفات یافت و مردی معتقد بود و هرگز زنا نکرده بود و غدر نکردی و پندنامه ای از برای امیر محمود کرده است و مفصل احوال خود تقریر کرده است و آن پندنامه اینست که نوشته میشود و شاید که همه پادشاهان مطالعه کنند و هذا شرحها :

« این پندنامه امیر سبکتکین املا کرد و ابو الفتح بستی بخط خود بنوشت و امیر محمود بعد از پذیر آن را در غلاف گرفته بود و هر روز مطالعه کردی تا کارش بسطنت رسیدی، اول گفت: ای پسر بدان که من احوال خود با تو بگویم تا بدانی خدای تعالی در هر ذاتی خاصیتی نهاده که آن خاصیت البته در آدمی پیدا می شود و بدان که تخم من در ترکستان از قبیله ایست که ایشان را برسرخان^۱ گویند و این نام بر آن قبیله از آن افتاد که گویند که در روزگار قدیم یکی از ملوک ایران زمین بترکستان شد و ملک ترکستان او را پارس خوان گفتندی و بکثرت استعمال برسرخان شد و پدرم را نام جوق [بجکم] بود و بلقب ورا بجکم برس خوان [گفتندی و بجکم] بلفظ ترکان زور آور باشد

۱ - این کلمه چنانکه گفته اند نام پسر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی بوده که نژاد سبکتکین را باومی رسانده اند و آنرا « برسرخان » ضبط کرده اند ولی ازین اشتقاق جملی که درین سطور آمده پیداست که ضبط متن درستست . بنا بر گفته منہاج سراج نسب سبکتکین چنین بوده : سبکتکین بن جوق را بجکم بن قرا ارسلان بن قرا ملت بن قرا نعمان بن فیروز برسرخان یا برسرخان بن یزدگرد ، در سخوامعمولا بجای بجکم « بجکم » ضبط شده (رجوع کنید بترجمه طبقات ناصری را ورتیج ۱-ص ۷۰)